

تهیه و نگارش: میر عبدالواحد سادات



بمناسبت چهل و دومین سالروز تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این نوشته به تمام شهدای راه آزادی و عدالت اجتماعی اهدا میگردد

## یاد راد مردان وطن را گرامی میداریم

در آشفته بازار کنونی که به اصطلاح وطنی ما، زمانه بدل گردیده و معیارها و دیدگاه ها عوض شده، ارزش ها و سنجش ها تغییر یافته و « کجراهه» ها بر اذهان عدّه مستولی گشته ، تلاشی در جریان است تا تاریخ چند سال اخیر کشور را بدلخواه اربابان زر و زور و یکه تازان زمانه و در جهت منافع آنان، تفسیر و تعبیر نموده و بر طبق سلیقه و ذوق شان، آنرا بازنویسی نمایند، در این راستا میخواهند یک برهه مهم از حیات سیاسی افغانستان و آنچه مربوط به دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان ( حزب وطن

(، این بزرگترین حزب سیاسی در تاریخ این سر زمین میشود، همه را یکسره به طاق نسیان گسیل بدارند و تمام کوزه و کاسه را بر فرق حزبی های صادق و شرافتمند بکوبند و اسفبار تر اینکه عدۀ از منسوبین و وابستگان این رژیم وعدۀ از اعضای حزب نیز آب برین آسیاب ریخته و خوشخدمتی مینمایند.

بدون شک باید این سالها ( ۱۹۸۰-۱۹۹۲) مورد بررسی نقادانه مورخین بیطرف و باوجدان قرار گیرد و بر اساس آنچه انجام یافته، موی را از خمیر جدا و حقایق را بحیث تاریخ واقعی عبرت آموز در اختیار نسل های آینده وطن قرار بدهند.

درین سالها است که افغانستان بحیث نطح جنگ سرد مورد بهره برداری قرار گرفت و بروی این نطح بهترین فرزندان افغان، که بخاطر اندیشه های وطن دوستانه، هستی و جان شان را فدا ساخته و به حیث جان نثاران مادر وطن بر تارک تاریخ جاودانه ثبت گردیدند. تلاشهای مذبوهانه در جریان است تا نام و خاطره این قهرمانان مسکوت گذاشته شده و یا کلاً به فراموشی سپرده شود.

درین اواخر عدۀ از افراد مشکوک وابسته به دستگاه های معلوم الحال استخباراتی، که طی سالهای جنگ و حتی تا اکنون از آنطرف اوقیانوسها، نایره جنگ را مشتعل نگه میدارند و «عصای» کور دالان تاریخ بوده اند، وقیحانه خوب و خراب حزب دموکراتیک خلق افغانستان ( حزب وطن ) را یکسره با «تازیانه» حقوق بشر بزعم خود سلاخی مینمایند:

چو عنقا ز پرواز باز ماند

جفای نول گنجشکان کشیدن

و حقا که جان نثاران وطن باید افتخار خصومت این زاغ و زغن را داشته باشند.

این مدعیان کاذب حقوق بشر، آزادی و دموکراسی فراموش مینمایند که سالها قبل، زمانیکه بر اساس پلان مثلث مشترک ( جنرال کیسی رئیس سابق سی آی ای ، جنرال اختر عبدالرحمن رئیس وقت آی اس آی و سعودالفیصل رئیس استخبارات سعودی ) بنیاد گرایان تربیه، تسلیح و تجهیز گردیده و لشکر تخریبکاران عرب و عجم تحت امر اسامه ها و عظام ها و وهابیون و دیو بندی ها مصروف تخریب پل وپلچک و سرک و مکتب و مسجد وطن ما بودند و بر نعش آغشته بخون مادر وطن نمک پاشی مینمودند، این آقایان مدافع کاذب حقوق بشر در آنزمان در نقش حامیان و مدافعان آنان قرار داشتند، و برعکس جان نثاران وطن بر اساس حب الوطن من الایمان و عشق بمردم سینه خود را سپر دفاع مادر وطن ساخته و بر علیه متجاوزین و تروریستان و دهشت افگنان صادر شده از خارج و عمدتاً از جانب پاکستان از هست بود وطن و مردم دفاع میکردند.

در لحظات تحریر این سطور، که طبعاً در ذهن و روان من، آن روزها خطور مینماید، نمیتوانم احساس و عاطفه خویشرا کتمان نمایم بدینرو به تمام شهیدان گلگون فن وطن افتخار و ادای احترام مینمایم:

دوستان از فخر مرگ زنده و جاوید گردیدند

من از ننگ که انده زنده ام تحقیر میگردم

در کتاب «افکار جاویدان» سخنان از حضرت علی (رض) خوانده بودم که آنرا سزاوار شهیدای وطن دانسته و در اینجا آنرا متذکر میشوم: " سربازان گلگون کفن، یعنی کسانی که در راه میهن و وظیفه بخون خود رنگین شده اند، در این جهان جز نام و افتخار نداشته و در آن جهان جز در فردوس برین خانه نخواهند کرد."

به کجراهه کشانیدن حزب و خیانت عده از به اصطلاح رهبران، به مفهوم آن نمیباشد که صداقت، تقوا و وطن دوستی اکثریت مطلق اعضای حزب و سربازان و مدافعین راستین وطن مورد سوال قرار گیرد!!! و یا ما نقش و سهم کسانی را که بر اساس عالیتین

اصول انسانی و به نام مادر وطن جان فشانی نموده، عرق ریخته اند و یا نقش تاریخی منسوبان پر افتخار قوای مسلح آزادیبخش افغانستان را در دفاع از وطن کم بها بدهیم و بخصوص در برابر روح شهدای گلگون کفن وطن بیتفاوت باشیم.

واضح است که در احوال فعلی اعضای حزب دمو کراتیک خلق افغانستان ( حزب وطن ) و منسوبین رژیم قبلی نه بر اساس جناح ها و فراکسیون ها بلکه بر اساس تقوا و صداقت تفکیک میشوند و ما بر اساس همین اصل، به تمام افراد پاک و صادق اعم از جانباختگان و کسانی که حیات دارند احترام مینماییم و کار نامه های شانرا الهام بخش مبارزان راه آزادی، ترقی و دموکراسی میدانیم.

بدینرو به مصداق سخن بودا " اعتماد به نفس و اتکاء براه صادقانه خویش " به یاد دهانی کار نامه ها و افتخارات آنان میپردازیم و این مأمول را ادای دین رفاقت، پاس دوستی و آشنایی و منحیث رسالت به پیش میبریم:

لذا از تمام همزمان صادق در هریک از احزاب و تشکل های جدید ( ناشی از حزب دمو کراتیک خلق افغانستان ) و یا آنانکه همانند این کمترین در هیچ تشکل جدید شمولیت نداشته، اما متعهد به آرمان منورانه بوده و در مبارزه تاریخی علم و جهل، در دفاع از نور و روشنایی قرار دارند، صمیمانه تقاضا مینماییم تا فوتو ها، بیوگرافی و خاطرات شانرا از راهیان راه وطن و مردم و گلگون کفن حزب دموکراتیک خلق افغانستان ( حزب وطن ) به سایت ژواک فرستاده تا به نشر آن اقدام گردد.

\* \* \*

در این بخش به معرفی یکی از دلاوران سربکف وطن پرداخته و نام و خاطره اش را گرامی میداریم:

این شیر مرد که سینه اش را سپر دفاع مادر وطن ساخت و با نثار جان خود، وطن دوستی و وطنخواهی و وفاداری بمردم را به اثبات رسانید، شهید گلگون کفن راه سعادت

مردم، تورنجنرال علی اکبر قهرمان جمهوری افغانستان است که در چهل و دومین بهار زندگی در دفاع از مردم و در نبرد عادلانه بر ضد اسامه ها و دیوبندیها و باند های تخریبکار و سازمان یافته و صادر شده از پاکستان جان خود را قربان و درخت آزادی را با خون خوش آبیاری کرد.

علی اکبر شهید در سال (۱۳۲۶) شمسی در قریهٔ صیاد ولسوالی اندراب ولایت بغلان متولد گردیده، تعلیمات تا دورهٔ ثانوی را در حربی شونخی و تحصیل عالی نظامی را در حربی پوهنتون به اتمام رسانید و متعاقباً مصروف خدمت در قطعات وزارت دفاع گردید.

علی اکبر فقید از آوان شباب تا هنگام شهادت همیشه شخصیت بی آرایش، در زندگی شخصی و خصوصی شاد، صمیمی و با صفا و وفا بود، او فرزند ارشد و فرهیختهٔ والدین، پدر مهربان برای فرزندان، همسر عزیز و وفادار برای همسر، رفیق صادق و با وفای رفقای خود و دوست و آشنای با وفای دوستان و آشنایان خود بود.

همه کسانی که او را میشناختند، شهادت خواهند داد که علی اکبر شهید در سطح عالی اخلاق انسانی و افغانی قرار داشت و گویی زندگی کوتاه و پربار او مصداق این گفتهٔ یکی از بزرگان که: " صاحبان اخلاق عالی، روح جامعه اند " بوده است.

محترم دگروال عبدالروف از دوستان دورهٔ کودکی و تعلیم و تحصیل علی اکبر فقید، خاطرات خویش را از دوره های طولانی آشنایی، دوستی و شناخت با موصوف و از جمله آخرین خاطرهٔ روز وداع را چنین بیان مینماید:

" بمقابل پیکر بیروحي ایستاده ام که روزی از والا ترین انسانهای وطن خود بود، به چهره اش مینگرم گویی که هنوز هم میخواهد قصهٔ از زندگی را بیان و یا میخواهد واقعیتی را به طنز ادا سازد و دوستان را بخنداند، باورم نمیشود آیا براستی او دیگر در میان ما نیست. شب قبل به شفاخانه بدیدنش رفتم او استوار و از روحیهٔ قوی برخوردار بود، گریه

امانم نمیدهد و چشمم از پیکر بیجانش بدور نمیشود، خاطرات از نظرم میگذرد، از همه دوره بودن، از دوران کودکی از درس و تعلیم ابتدائی و لیسه و پوهنتون تا اشغال وظیفه، دورانهای کار، کار نظامی و وظیفهٔ عسکری، از هم محل بودن، از دوستی و صفا و صمیمیت، از هم نظر بودن در بسی موارد، از دلسوزی او بمردم بیچاره و بینوا. باهم بسیار نزدیک بودیم، او همیشه با من در موارد مختلف و موضوعات مختلف صحبت میکرد و بعضاً قصه های تاریخی را که از زبان خویشاوندان موی سپیدش شنیده بود یاد میکرد و در موارد آن بحث مینمود. او مرا (وطن) خطاب میکرد و من هم او را به همین نام می نامیدم، چه نام والائی (وطن) یعنی کشور بمعنی آنکه تو هم (وطنی) و من هم وطنم، ما هر دو هم وطنیم و وطن هر دو ما مشترک است و بس. اشک امانم نمیدهد، بدوران گذشته بر میگردم به آنروز های که ما در صنوف ابتدایه بودیم نشست و برخاست ما، جنگ و آشتی ما همه رنگ و رونق کودکی را داشت، ما شامل لیسه حربی آنزمان شدیم، مکتب که در آن انضباط خشن نظامی حاکم بود و در آن نظامیان آینده کشور با روحیه ایثار و وطنپرستی پرورش میافتند و آن مکتب مهد و خاستگاه پرشور ترین افسران میهن پرست محسوب میشد. ما همصنفی بودیم، خاطرات آن دوران فراموش ناشدنی است. او بسیار شوخ و دل زنده و در ضمن بسیار قوی بود، صنفی ها در کشتی گیری با وی مصاف میدادند و کمتر حریفش میشدند، یادم نمیرود که روزی دستش با ضربهٔ افکار و بگردنش آویزان بود در آن حال بچهٔ شوخ دیگری خواست زورش را با او بیازماید مگر باز هم موفق نشد. آن دوران گذشت، ما شامل حربی پوهنتون شدیم و باز هم در پوهنخای پیاده باهم همصنفی بودیم. اخلاق و کرکتر او در این دوران با خوشطبعی و ذوق در مسلک عسکری اش رشد و تکامل می یافت، بعد از ختم تحصیل تصادفاً ما باز هم در یک قطعه آغاز بوظیفه نمودیم، آنجا دیگر دوران عملی نظامی بود، میدانهای تعلیم و شبهای نوکریوالی اکثراً باهم میبودیم. او در میان منسوبین قطعه اعم از سربازان، خوردظایطان و افسران خیلی محبوب بود و همه دوستش داشتند، همیشه در تربیت سربازان کوشا بود و در مقابل بی عدالتی ها و حق تلفی ها سخت مجادله میکرد.

تغیرات و تبدلات در وظیفهٔ عسکری و منسوبین اردو امر عادی است، او به فرقه چهارده غزنی تبدیل گردید، و هرگاه که به کابل میآمد حتماً با هم میدیدیم و اقلای شبی را با هم سپری میکردیم و قصه های ما هرگز خلاصی نداشت، درک و احساسات او در مقابل بیعدالتیهای اجتماعی و فقر پایان ناپذیر مردم و دلسوزی او در مقابل انسان غریب و بیوسیلهٔ وطن هیچگاه انجام نداشت، او همیشه راست میگفت و حرف راست را به تندی و روانی بیان میکرد، براستی او انسان بیترسی بود."

تورنجنرال علی اکبر شهید در اجرای وظایف رسمی همیشه یک افسر منضبط، با دیسیپلین و وظیفه شناس بود، در برخورد با سربازان از ملایمت و بردباری و نوازش و مهربانی کار میگرفت، پیوسته تلاش میورزید تا حیثیت رهنما و معلم آنان را داشته و بخصوص در کسب سواد، مددگار شان باشد. در پهلوی وظایف دشوار نظامی او همیشه اهل ساختمان و آبادی بود و در مناطق و محلات وضع ا لجیش قطعات که اجرای وظیفه مینمود، به ترمیم پل و مدرسه، راه و سرک و مسجد میپرداخت، او به مفهوم واقعی فرزند پرکار وطن، سپاهی حزب و افسر عالیرتبه و متجرب اردوی ملی افغانستان بود.

جنرال شهید در اجرای وظایف نظامی، پیوسته تامین روابط نیک و پسندیده را با مردم مقدم میشمرد، او بمثابه یک کادر برجسته حزبی و سیاسی و افسر عالیرتبه بحق و بفراست دریافته بود که جنگ در افغانستان تحمیلی و دفع جنگ اعلان نشده و دفاع از مردم و وطن، رسالت تاریخی و ملی است. بدین رو در حالیکه همیشه به موفقیت در وظایف نظامی می اندیشید و عمل میکرد هیچگاه این واقعیت را از نظر دور نمیداشت که: بنابر عوامل متعدد و منجمله به بهانه موجودیت قطعات نظامی شوروی، عدهٔ از هموطنان در دام دشمنان تاریخی افغانستان قرار گرفته اند.

براساس همین ارزیابی و شناخت که با سیاست و عملکرد حزب و دولت وقت مطابقت داشت در همه حالات تفاهم، مصالحه و کار سیاسی با جنگجویان ضد دولتی را

ملاک عمل قرار میداد و بخصوص با کسان که در اسارت قرار میگرفتند و یا محتاج کمکهای انسانی میبودند، با مروت، گذشت و بر اساس اخوت افغانی برخورد میکرد.

یکی از هموطنان مربوط تنظیمهای "جهادی" که مسلحانه در مقابل دولت وقت جنگیده و اسیر گردیده بود، زمانیکه در پاکستان خبر شهادت جنرال علی اکبر را میشنود، با تأثر بیان میدارد که:

« ... من در حال که زخمی بودم ، اسیر قوای دولت گردیدم، روزی جنرال علی اکبر بدیدن مریضان داخل بستر آمد و من جمله با من نیز صحبت کرد و گفت: اگر ترا رخصت کنیم، دیگر دست بسلاح نمیزنی، با تعهد شفاهی که من کردم، بدون آنکه مرا به تحقیق معرفی نماید، آزاد ساخت و من راساً به پاکستان آمدم، خدا بیامرزدش، انسان شفیق و مهربان بود...»

این جنرال پر افتخار اردوی آزادیبخش افغانستان هیچگاهی در تمام مناصب که اجرای وظیفه مینمود بخاطر منافع خصوصی و شخصی خود نه اندیشید. زمانیکه در ردیف مسؤولان زون جنوب ایفای وظیفه میکرد، روزی در ختم ملاقات با رئیس جمهور، عریضه را برای شان تقدیم میدارد، داکتر نجیب اله مزاحاً میگوید که : چه ضرورت دارید؟ جنرال شهید پاسخ میدهد عریضه یک فامیل شهید و نهایت مستمند است و به مواظبت حزب و دولت نیاز دارد. داکتر نجیب فقید به جنرال شهید میگوید: فکر کردم، خود مشکل دارید، در حالیکه شما در فکر شهدا مستحقین هستید.

محترم آصف اله از سابقه داران حزب دمو کراتیک خلق افغانستان (حزب وطن ) و از جنرالان سابقه دار اردو که با علی اکبر فقید شناخت داشت، خاطره، احساس و شناخت خود را به ارتباط آن شهید طی یادداشت چنین بازگو مینماید:

« همه چیز در تاریکی و ظلمت فرورفته و سکوت جانکاهی حکمفرما است و جنگل ماحول دهکده ما در سیاهی مخوف فرورفته و به هیولای همانند گشته است، بادخشمگین میوزد و بر دیوار غربتکده ما میکوبد و سکوت شبانه را میشکند و من در کوچی لمیده ام و ذهنم به گذشته های دور سیر مینماید، در آن گذشته ها به مبارزات قهرمانانه حزیم، به یاران با وفا و صدیق و به دوستان روز های دشوارم فکر میکنم، چهره های یاران برحمت پیوسته، چون پرده سینما از پیش چشم من میگردد، در آن میان شیر مردی قوی دلی که از سیمای درخشان و ستاره ممتاز میدانهای نبرد و کار زار انقلابی بود، در مقابلم قد کشید. او جنرال علی اکبر شهید است که خمیره هستی اش از ایمان پرشور سرشته شده بود، قامت مردانه و چهره خندانش بیادم آمد که هنگام صحبت، سخن با صلابت میگفت و انسان بی ترسی بود، قلبش مالا مال از محبت وطن و مردمش بود. او رفقای خویشرا مانند مردمک چشم دوست میداشت. چند باریکه با وی دید و باز دید داشتم، او را مردی یافتم که چون صخره متین و استوار و چون ابر های حریر مانند بهاری تمیز و سپید و از ریا پاک بود، او از زمره عیاران و مردانی بود که بیعدالتی را همیشه مردود میشمرد، آخرین باریکه او را دیدم در میدان هوایی کابل بود که عازم وظیفه جدید در قندهار میگردید. قندهار در آن هنگام منطقه سخت پر آشوب و نا آرام بود، او با روحیه بسیار عالی با من وداع کرد، ولی با تاسف چندی بعد اطلاع حاصل کردم که در یک نبرد رویاروی با دشمنان وطن، سند آن پیمانی را که با مردم خود بسته بود، با خون پاک خویش مهر زده و برحمت ایزدی پیوسته است، به یادبود فداکاری و جانبازیهای او و سایر جانباختگان راه آزادی، مساوات و عدالت اجتماعی قطره اشکی نثار کردم، روحش شاد باد.»

در سالهای دشوار جنگ تحمیلی، زمان که شرایط سیاسی - نظامی پیچیده بر کشور مستولی بود و منجمله قندهار باستان همانند امروز آماج دسایس و توطئه های باند های خرابکار قرار داشت و با امضای موافقت نامه ژنیو دیگر بهانه در اختیار پاکستان و

حامیان بین المللی شان نبود، در زد و بند های پشت پرده، صحبت از تسلیمی قندهار میگردید، بدین رو دفاع از آن ولایت در محراق کار و دولت قرار گرفت و منسوبین جسور قوای مسلح توانستند با رشادت و کار دانی بینظیر به دفاع بپردازند و در همان احوال ناگوار بسیاری از فرزندان دلیر حزب دمو کراتیک خلق افغانستان و منسوبین قوای مسلح جانهای شیرین شان را در راه وطن قربان ساختند و از جمله تورنجنرال علی اکبر نیز بتاريخ دوازدهم دلو ۱۳۶۸ جام شهادت نوشید و به ابدیت و جاودانگی پیوست.

بسیار مضحک و دور از حقیقت است که اکنون به ارتباط زد و بند های سال ۱۹۹۲ که منجر به صدور و تسلط تنظیمهای "جهادی" به کابل گردید، از "تسخیر" و "پیروزی جهادیها" و شکست قوای مسلح افغانستان صحبت بعمل آید. درین ارتباط بد نخواهد بود تا چشم دید محترم دگروال احسان مسؤول خاوندوی ولایت قندهار در آن ایام را حکایه نمایم:

«... با گروپ های مسلح ضد دولتی که سالها نتوانستند داخل شهر گردند به اساس هدایت مرکز، مذاکره و مفاهمه آغاز گردید و هیات مصالحه جانب مقابل که در ترکیب آن آقای حامد کرزی نیز قرار قرار داشت وارد شهر قندهار شدند، در جریان صحبت و گفتگو یکی از آنان کلمات تسلیمی و تسلیم گردیدن را مطرح ساخت. درین هنگام یکی از جنرالان پر افتخار قوای مسلح با رشادت و غرور عالی افغانی برایشان گفت: "اکنون که مسئله تسلیمی را مطرح کردید، پس بهتر است تا شما را محترمانه به جای که میخواهید انتقال میدهیم و سر از فردا تا سه ماه دیگر اگر بزور داخل شهر گردیدید تمام ما را اعدام نمایم."

در حال که جلسه بهم میخورد آقایان واصفی و عبدالاحد کرزی که مردان محاسن سپید و با تجربه بودند، مداخله کرده و پای دوستی، مصالحه و افغانیت را مطرح کردند.»

بدینرو ما حق داریم به منسوبان صادق قوای مسلح افغانستان که مردانه از مردم و وطن در برابر تجاوز دیوبندیها، وهابیهای پاکستان و آخوند ها ایران و حامیان بین المللی شان دفاع کرده افتخار نماییم و به روح تمام شهدای وطن درود نثار نماییم.

خبر شهادت این قهرمان وطن در رسانه های جمعی وقت باز تاب وسیع یافت و جنازه شان در جمع هزاران رفیق و یار و دوستان و هموطنان با احترام کامل در تپه شهدای وطن دفن گردید. «حقیقت سرباز» ارگان نشراتی وزارت دفاع ملی در مورد چنین نوشت:

« شهید علی اکبر قهرمان جمهوری افغانستان با جسارت زیست و مردانه با گامهای استوار راه " نیک مردان آزاده " را گرفت.»

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)

یادداشت:

خاطره ها و معلومات لازم در باره رفیق شهید «علی اکبر قهرمان جمهوری افغانستان» توسط میر عبدالواحد سادات ترتیب و نگارش یافته است مه از ایشان اظهار سپاس مینمایم از همه رفقا ، همکاران، همزمان، دوستان، اعضای فامیل و سایر هموطنان و کسانی که از هر نقطه نظر با رفیق شهید علی اکبر آشنایی، شناخت و خاطره یی از آن دارند، تقاضا میگردد تا به منظور ارایه مفصلتر معلومات و شناخت بهتر و بیشتر از رفیق شهید یاد داشتهها، نامه ها، خاطره ها و پیامهای شان را به ما بفرستند.